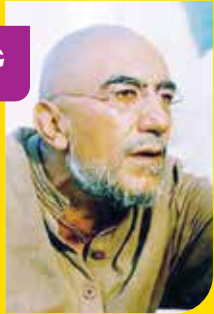


رضا کیانیان



۴

■ تعداد همکاری: ۳ فیلم
■ نام فیلم‌ها: آژانس شیشه‌ای، روبان قرمز و گزارش یک جشن

«رضا کیانیان» چهره‌ای مطرح بود که فیلم‌نامه «آژانس شیشه‌ای» به دستش رسید. او در نقش سلحشور، شخصیت مقابل حاج کاظم را ایفا کرد. کیانیان توانست ویژگی‌های شخصیت را به خوبی منتقل کند و برای آن سیمرغ مکمل گرفت. نقش جمعه در «روبان قرمز»، اتفاق مهم دیگر کارنامه رضا کیانیان است. او نقش مردی افغان و تنها به نام «جمعه» را که نگهبان گورستان تانک است، بازی می‌کند که عاشق زنی ایرانی می‌شود.

حمید فرخ‌نژاد



۵

■ تعداد همکاری: ۲ فیلم و یک سریال
■ نام فیلم‌ها: ارتفاع پست، به رنگ ارغوان و سریال حلقه سبز

چیزی از شهرت او در «عروس آتش» نگذشته بود که مورد توجه حاتمی‌کیا قرار گرفت. «ارتفاع پست» یکی از مهم‌ترین آثار کارنامه فرخ‌نژاد است؛ به‌ویژه آن که در نقشی بازی می‌کند که از نظر لجه و فرهنگ‌شناسی نیز بر آن تسلط دارد. «به رنگ ارغوان» عرصه دیگری برای فرخ‌نژاد است تا توانایی خود را به رخ بکشد. تداوم همکاری موفقیت‌آمیز حاتمی‌کیا و فرخ‌نژاد به سریال «حلقه سبز» رسید و نقش خاص «حسن گلاب».

بابک حمیدیان



۶

■ تعداد همکاری: ۳ فیلم
■ نام فیلم‌ها: چ، بادبگارد، به وقت شام

نقش اصغر وصالی در فیلم «چ» آن قدر به دل حاتمی‌کیا نشست که در دو فیلم بعدی هم از «حمیدیان» استفاده کرد. او برای «چ» سیمرغ مکمل گرفت که تحسین منتقدان را به همراه داشت. حمیدیان در «بادبگارد»، نقش یک دانشمند هسته‌ای را بازی می‌کند. او نمی‌خواهد از موقعیت خود سوءاستفاده کند. این مفهوم که ترکیبی از متانت، نگرانی و خشم است، به خوبی در بازی حمیدیان به بار نشست است. همکاری موفق دیگر این بازیگر و کارگردان در «به وقت شام» بروز یافت.

ساخته تحسین‌شده دیگری است از حاتمی‌کیا درباره مقاومت خرمشهر. او نقبی به شرایط ناگوار کنونی این شهر هم می‌زند.

من پدر هستم

حاتمی‌کیا بین «روبان قرمز» و «ارتفاع پست»، فیلم «موج مرده» را می‌سازد که باز هم موضوع آن پیامدهای جنگ است. او این بار درباره گسست نسل‌ها هشدار می‌دهد؛ برای این منظور چالش فرمانده‌ای که سال‌ها در جبهه بوده و فرزندش که دور از چشم او بزرگ شده را مبنای قصه قرار می‌دهد. دغدغه‌های پدرا نه حاتمی‌کیا در این فیلم مشهود است و حتی شخصیت فیلم (پرویز پرستویی) گله می‌کند که وقتی ما در جبهه بودیم، چرا کسی مواظب بچه‌های ما نبود. دغدغه‌های پدرا نه در فیلم «به نام پدر» هم تجلی می‌یابد. پای حبیبه در همان ابتدای فیلم، روی مین می‌رود و پدر حبیبه (مهندس ناصر) را دچار دوگانگی می‌کند چراکه پای دخترش روی مینی رفته که روزگاری برای مبارزه با عراقی‌ها و دفاع از کشور خودش کار گذاشته است. مهندس در خوف و رجا به سر می‌برد و وقتی پای دختر قطع می‌شود، مشیت الهی را می‌پذیرد. پس از آن زندگی خود را صرف خنثی‌سازی مین می‌کند؛ یک تصویر استعاری از مسئولیت‌سنگین پدران.

بازگشت به آرمان

نقدها و برخوردها با فیلم «به نام پدر»، حاتمی‌کیا را دل‌آزرده می‌کند. او تصمیم می‌گیرد دغدغه‌های خود را با ساخت فیلم‌های اجتماعی «دعوت» و «گزارش یک جشن» دنبال کند. نتیجه‌ای که باید به‌دست نمی‌آید و آقای کارگردان سال ۹۲ فیلم «چ» را می‌سازد که بازگشت او به سینمای دفاع مقدس است. حاتمی‌کیا در «چ» تصویری متفاوت از شهید چمران ارائه می‌دهد؛ تصویری که با آن چریک زنده فاصله دارد و هر آن چه از او می‌بینیم، صلح است و آرامش. در مقابل، اصغر وصالی جای قهرمان برون‌گرای حاتمی‌کیا را پر می‌کند. شهید وصالی، آرمان‌های قهرمان‌های حاتمی‌کیا را فریاد می‌کشد. فرمانده گروه دستمال سرخ‌ها، با کمترین امکانات مانع از سقوط پل پاره شده و هرگز حاضر به مسامحه نیست. حاتمی‌کیا در «چ» روی صلح حرکت می‌کند اما جانب قهرمان پرفریادش را نیز نگه می‌دارد و کنارش می‌ایستد. او سال ۹۴ با ساخت «بادبگارد» سراغ داستانی امروزی می‌رود اما قهرمان او از دل جنگ می‌آید. حاج حیدر ذبیحی با بازی پرویز پرستویی نقش یک محافظ را بر عهده دارد که پس از سال‌ها حفاظت از جان مسئولان دولتی، دچار شک نسبت به یکی از آن‌ها می‌شود. او آرمان‌گرا است و نسبتی با مسامحه ندارد. از آن به بعد تصمیم می‌گیرد حفاظت از جان یکی از دانشمندان هسته‌ای را بر عهده بگیرد که فرزند هم‌رزم اوست. «بادبگارد» روایتی است از حال‌وروز بازمانده‌های جنگ که حضورشان برای جامعه غنیمت است... فیلم‌های حاتمی‌کیا عرصه‌ای هستند برای چالش آدم‌ها که در نهایت به آرامش می‌رسند. حتی این اتفاق در فیلم‌های غیر جنگی مثل «به رنگ ارغوان» هم رخ می‌دهد. او در همه ساخته‌های اش روی مهر و محبت تأکید می‌کند، ولو قهرمانش شخصیتی عاصی چون حاج کاظم باشد. او می‌داند چطور هم‌ذاتی مخاطب نسبت به قهرمان‌ها را برانگیزد و همین مشخصه است که باعث می‌شود فیلم‌های او با وجود نمایش معدود سکانس‌های جنگی، بیان‌گر عمق اتفاقی سهمگین یعنی جنگ باشند.

یوسف» و «برج مینو» می‌رود. «برج مینو» شروعی عاشقانه دارد اما در سفر کاری موسی به جنوب، خاطرات هجوم می‌آورند و صحنه‌های جنگ تداومی می‌شوند. حاتمی‌کیا راوی جان‌فشانی رزمندگان است و در عین حال از دردی می‌گوید که آن‌ها را هرگز رها نمی‌کند. «بوی پیراهن یوسف» حکایت چشم‌انتظاری پدران، مادران و همسرانی است که نمی‌دانند کی وصال با عزیز در بندشان مهیا می‌شود. دایمی غفور فیلم، نمادی از همه آدم‌های منتظر است و این مفهوم چقدر دل‌نشین در بازی علی نصیریان تجلی یافته است. نمی‌توان فیلم را دید و دل نلرزد؛ اوج احساس در سکانس پایانی است که پدر دنبال اتوبوس حامل پسر می‌دود... و چه تلخ است دیدن آزادگانی که جنگ و اسارت آن‌ها را دگرگون کرده و حالا یارای دیدار با همسر و فرزند خود ندارند...

آژانس شیشه‌ای

چه اسم بامسمایی است: «آژانس شیشه‌ای». این اسم آن قدر حرف دارد که در تحلیل‌های ژورنالیستی به جای استفاده از تیترا، خود عنوان فیلم گویا است. بهانه اصلی «آژانس شیشه‌ای» عباس است. مظلومیت اوست که عصیان حاج کاظم را به همراه دارد. به قول خود عباس، قبل از جنگ با تراکتور سر زمین کار می‌کرده است، جنگ که تمام می‌شود، دوباره همان تراکتور و همان زمین. ترکش اما عباس را مجبور به مسافرت کرده. دستش به جایی بند نیست و در تهران فقط حاج کاظم را می‌شناسد. آن‌ها فکر نمی‌کنند تا این حد مطرود شده‌اند؛ ماجرای ترمز پیش می‌آید و گروگان‌گیری در آژانس. عباس در حالی که به لطف یکی از مقامات ارشد کشور، آماده پرواز به انگلیس برای مداواست، روی صندلی هواپیما جان می‌سپارد و شهید می‌شود. یک پایان دراماتیک، تأثیرگذار و پر از حرف. اگر «آژانس شیشه‌ای» جور دیگر تمام می‌شد، اثر گذاری اش را از دست می‌داد. پایان تلخ است اما گزنده و سیاه نیست. تأکید دوباره‌ای است بر مظلومیت عباس‌ها از سوی حاتمی‌کیا؛ آن هم در روزهایی که کشور وارد فضایی تازه شده و برخی یادشان رفته است که تا دیروز بچه‌های جنگ با دست خالی چطور محافظ وطن و ناموس شده بودند.

دل خون است برای خوزستان

حاتمی‌کیا بعد از «آژانس شیشه‌ای» کاری سخت پیش‌رو دارد. همه چشم انتظارند ببینند پس از این شاهکار چه خواهد ساخت. او سال ۷۷ «روبان قرمز» را می‌سازد؛ فیلمی که با زبان استعاره از وطن می‌گوید. زن در این فیلم نشانه‌ای است از مام وطن و البته انگیزه‌ای برای ادامه حیات. «روبان قرمز» اشاره‌ای به ویرانی خوزستان و شرایط سخت زندگی مردمان آن پس از جنگ هم دارد. این مفهوم در «ارتفاع پست» محور اصلی داستان فیلم است. قاسم به امید رسیدن به اندکی آرامش، پسر عقب‌مانده و زن و فامیل را فریب می‌دهد و سوار هواپیمایی می‌کند که ظاهراً مقصدش بندر عباس است. او اما بندرعباس و کار کردن در این شهر را بهانه‌ای کرده برای هواپیمارایی دسته‌جمعی. در طول فیلم بگومگو میان مامور امنیت پرواز، قاسم و دیگران رخ می‌دهد. حاتمی‌کیا در این فیلم از مسئولان می‌خواهد هوای خوزستان و مردمش را داشته باشند. در پایان و جایی که پس از سقوط هواپیما صدای گریه نوزاد به گوش می‌رسد، کارگردان راه بر سیاهی‌ها می‌بندد و آینده‌ای خوش نوید می‌دهد. از سریال «خاک سرخ» نگذریم که



حاتمی‌کیا، جزو کارگردان‌هایی است که به شکل غریزی با هنر سینما آشنا شد. هر چند بعدها به طور آکادمیک بر دانش خود افزود. ساخت فیلم‌های کوتاه هشت میلی‌متری و ۱۶ میلی‌متری سرآغاز فعالیت سینمایی اوست که فارغ از کیفیت کارگردانی، نوع نگاه متفاوت به جنگ و آدم‌های اهمیت دارند. فیلم‌هایی چون «طوق سرخ»، «صراط» و «تربت» تمرین جدی برای جوانی هستند که «دغدغه» دارد و می‌خواهد حرف‌هایی متفاوت بزند